حافظ شناسی ؛ پیر مغان کیست؟

وحیدی، حسین

دکتر حسین وحیدی‏ در دیوان حافظ واژه‏ی«پیر مغان»بسیار به کار برده‏ می‏شود.پیر مغان در سروده‏های حافظ کیست؟و چه پایگاهی دارد؟ برخاستگاه آن کجا و چه‏گونه و در چه زمانی بوده است؟برای‏ پاسخ‏دادن به این پرسش نخست باید آن‏چه را که حافظ درباره‏ی‏ پیر مغان گفته است،بیاوریم:

1-

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‏خبر نبود ز راه‏ورسم منزل‏ها

2-

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم‏ دولت در این سراوگشایش در این در است

3-

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت‏ در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست

4-

منم که گوشه‏ی میخانه خانقاه من است‏ دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

5-

تا ز میخانه‏ومی نام‏ونشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

6-

حلقه‏ی پیر مغانم ز ازل در گوش است‏ بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

7-

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ‏ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

8-

گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن‏ شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود

9-

تشویش وقت پیر مغان می دهند باز این سالکان نگر که چه با پیر می‏کنند

10-

کیمیایی‏ست عجب بندگی پیر مغان‏ خاک او گشتم و چندین درجاتم دادند

11-

نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان‏ هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود

12-

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش‏ کو به تأیید نظر حل معما می‏کرد

13-

گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است‏ گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند

14-

بنده‏ی پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد

15-

دولت پیر مغان باد که باقی سهل است‏ دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

16-

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه‏ی دل‏ حریم درگه پیر مغان پناهت بس

17-

چل سال بیش رفت که من لاف می‏زنم‏ کز چاکران پیر مغان کمترین منم

18-

دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم‏ سخن پیر مغان است و به جان بنیوشیم

19-

گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید کدام در بزنم چاره از کجا جویم؟

20-

به ترک خدمت پیر مغان نخواهم گفت‏ چرا که مصحلت خود در آن نمی‏بینم

21-

فتوی پیر مغان دارم و قولی‏ست قدیم‏ که حرام است می آن را که نه یار است ندیم

22-

من که خواهم که ننوشم به جز از راوق خم‏ چه کنم گر سخن پیر مغان ننیوشم

23-

پیر مغان ز توبه‏ی ما گر ملول شد گو باده صاف کن که به عذر ایستاده‏ایم

24-

در این غوغا که کس،کس را نپرسد من از پیر مغان منت پذیرم

25-

پیر مغان حکایت مقبول می‏کند معذورم ار حدیث تو باور نمی‏کنم

26-

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم

همان‏گونه که در سروده‏های آورده شده می‏بینیم پیر مغان از دیدگاه حافظ پایگاهی بس بزرگ دارد تا جایی که:

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم

گات‏ها

اینک این جستار به میان می‏آید که پیر مغان کیست و پایگاه‏ بزرگ او از چیست و چه ریشه و جایگاهی در تاریخ و فرهنگ ایران‏ دارد؟برای،پاسخ به این پرسش باید گات‏های سروده‏ی زرتشت را بخوانیم و ریشه و جایگاه پیر مغان را در گات‏ها بجوییم.

در گات‏های زرتشت می‏خوانیم:

پاداشی که زرتشت‏ به انجمن مغان نوید داده است، سرای سرود است، که از آغاز، جای رسیدن به اهورامزدا بوده است. من این پاداش را کر در پرتوی اندیشه‏ی نیک و راستی‏ به دست می‏آید، به شما مژده می‏دهم.1

\*\*\*

کی گشتاب‏ در پرتو نیروی انجمن مغان، و سروده‏های برخاسته از اندیشه‏ی پاک، و با پیروی از راستی‏ به پاداش دانش درونی رسید. دانشی که با آن، اهورامزدا ما را به خوش‏بختی راه می‏نماید.2

همان‏گونه که در سروده‏های بالا خواندیم«مغ»و«انجمن» مغان»برای‏ نخستین بار در گات‏های‏ سروده‏ی آشو زرتشت می‏آید.

(به تصویر صفحه مراجعه شود)

انجمن مغان

انجمن مغان‏ چه‏گونه انجمنی‏ بوده؟و مغان چه‏ کسانی بوده‏اند؟ پاسخ چنین است: «واژه‏ی مغ»در زبان اوستایی‏ واژه‏ی«مگ» به معنای بزرگ‏ است.زرتشت‏ پس از آن که کیستی خود را آشکار کرد برای نگاهداری کیش‏ خود انجمنی از«مگ»ها یا مغ‏ها یا بزرگان زمان پی ریخت.شمار این مگ‏ها یا بزرگان یکصد و بیست تن بود و نخستین ویژگی‏ انجمن آن بود که پنهانی بود.هموندان‏3انجمن می‏بایست نام خود و وابستگی خود را به انجمن پنهان نگاهدارند.اگر یکی از هموندان‏ انجمن می‏مرد کسی دیگر که شایستگی بایسته را داشت به‏ هموندی انجمن درمی‏آید.4

بدین‏سان در زمان زرتشت و پس از آن پیوسته انجمنی از بزرگان شایسه و برتر نگاهبانی و نگاهداری کیش زرتش و برخاستگاه این کیش را در،ایران به دست گرفتند.

دست پنهانی در تاریخ ایران

بررسی ژرف تاریخ ایران در همه‏ی فرصت‏ها به ویژه در زمینه‏ی‏ فرهنگ ما را به یک دست پنهانی و ناپیدا می‏رساند که نگاهبان، نگاهدار ایران و فرهنگ ایران بوده است و شاید بتوان گفت که‏ ماندگاری ایران و فرهنگ ایران و فراتر از همه زبان فارسی در سنجه‏یی بزرگ برخاسته از بودن ابن مغان و همونداین انجمن بوده‏ است.بررسی در زمان حافظ چه کسی و چه کسانی بوده‏اند که حافظ درباره‏ی آن‏ها گوید:

بنده‏ی پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باد دولت پیر مغان،باد که باقی سهل است‏ دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

یا در کنار فردوسی چه کس و چه کسانی بوده‏اند که داستان‏های‏ ایران باستان را به فردوسی می‏گفته‏اند و فردوسی آن‏ها را می‏سروده است.مانند سرآغاز داسان رستم و اسفندیار:

ز بلبل شندیم یکی داستان‏ که بر خواند از گفته‏ی باستان‏ که چون مست باز آمد اسفندیار دژم گشته از خانه شهریار

یادآور می‏گردد که واژه‏ی«بلبل» در شاهنامه‏ی‏ فردوسی و دیگر دفترهای کهن، نامواره‏ی‏5کسانی‏ بوده که داستان‏های‏ کهن را به یاد داشته‏ و می‏خوانده‏اند.و باز در شاهنامه‏ی‏ فردوسی واژه‏ی‏ «موبد»جز آن‏چه‏ در فرهنگ‏ زرتشتی هست، چه کسی بوده که‏ فردوسی درباره‏ی او گوید:

همی دارم از موبد راد یاد چو ایران نباشد تن من مباد

و کسان بسیار دیگر در شاهنامه و یا در مثنوی واژه‏ی«پیر» و آن‏چه مولوی درباره‏ی او گفته است:

ای ضیاء الحق حسام الدین بگیر یک دو دفتر برفزا در وصف پیر گرچه جسمت بس ضعیف است و نزار بر نیاید بی‏تو ما را هیچ کار گرچه جسم نارست را زور نیست‏ لیک بی‏خورشید ما را نور نیست

و چهره‏ی تابناک و جاودانی شمس تبریزی در زندگی مولوی و آفرنیش مثنوی و سروده‏های دیگر مولوی،به راستی شمس تبریزی‏ با این پایگاه بزرگ پرورده‏ی چه کسی و چه سازمانی بوده است؟

گفته‏های نادرست

در این‏جا جا دارد برخی از گفته‏های نادرست که در برخی از گزارش‏های دیوان حافظ نوشته شده،آورده شود.در گزارشی‏ درباره‏ی دیوان حافظ نوشته است،در زمان حافظ تنها مسیحیان و زرتشتیان می‏توانستند شراب بسازد و بفروشند و پیر مغان شراب ساز و شراب فروش زمان حافظ بوده است!

دست پنهانی انجمن را بشناسیم

همان‏گونه که گفته شد در تاریخ ایران بویژه‏ی فرهنگ ایران‏ یک دست ناپیدا در هر زمان با روش،اندیشه و آرمانی در خور زمان‏ کار بزرگ و ژرف و ارزشمند خود را انجام داده اس که جا دارد این‏ دست پنهانی در هر زمان بررسی شده و برآمد آن روشن گردد،برای‏ نمایان ساختن این دست ناپیدا در زمان پرفراز و نشیب حافظ،خود حافظ درباره‏ی گوشه‏یی از آن چنین گوید:

1-

یاری اندر کس نمی‏بینم یاران را چه شد؟ دوستی کی آخر آمد،دوست‏داران را چه شد؟ آب حیوان تیره‏گون شد،خضر فرخ پی کجاست؟ خون چکد از شاخ گل،باد بهاران چه شد؟ لعلی از کان مروت برنیامد سال‏هاست‏ تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟ صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست‏ عندلیبان را چه پیش آمد،هزاران را چه شد؟ زهره‏سازی خوش نمی‏سازد مگر عودش بسوخت‏ کس ندارد ذوق مستی،می‏گساران را چه شد؟ حافظ اسرار الهی کسی نمی‏داند خموش‏ از که می‏پرسی که دور روزگاران را چه شد؟ ما آزموده‏ایم در این شهر لب خوی‏ بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

2-

این چه شوری‏ست که در دور قمر می‏بینم‏ همه آفاق پر از فتنه و شر می‏بینم‏ اسب تازی شده مجروح به زیر پالان‏ طوق زرین همه بر گردن خرد می‏بینم

3-

عقاب جور گشوده است بال بر همه شهر کمال گوشه‏نشینی و نیز آهی نیست

4-

دیدی آن قهقه‏ی کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه‏ی شاهین قضا غافل بود

و در این روزگار است که دست ناپیدای پیر مغان به یاری حافظ می‏آید و حافظ جاودان را فرمانروای دل و جان مردم هر زمان‏ می‏سازد.

پی‏نوشت‏ها

(1)-گات‏ها،51 بند 15،برگردان:دکتر حسین وحیدی.

(2)-گات‏ها،هات 51،بند 16.

(3)-هموندان:اعضا.

(4)-در گفت‏وگو با روان‏شاد موبد رستم شهزادی درباره‏ی انجمن مغان در گات‏ها.

(5)-نامواره:لقب.

(6)-برای کاربرد«بلبل»و«سخن گفتن پهلوی»او در شاهنامه و دیوان حافظ ر.ک.مقاله‏ی دکتر حسن امین در«ویژه‏نامه‏ی حافظ»،شماره‏ی 19،صص 37- 38.

حرم دوست

زنده یاد استاد سید علینقی امین(ابن امین)

از دل غم زده آگاه نشد غیر خدای‏ که چه‏ها می‏کشم از مردم نادان ای وای! شبی از گوشه‏ی خلوت به درآوردم سر تا مگر اهل دلی را بنهم سر بر پای‏ سال‏ها در طلب آن‏چه ندیدیم و نبود همه‏جا گشتم و بس سعی که کردم بی‏جای! هر کسی را سروسودای دگر در دل بود دل آشفته‏ی من در طلب مرد خدای‏ در بیابان طلب راه سپردم بسیار گم شدم راه و نشد هیچ کس‏ام راهنمای‏ ناگهان پیر خرد داد نویدم به نشاط گفت برخیز و بنه پای به ره بی‏پروای‏ آن‏چه را از ته‏دل خواسته‏یی شام و سحر وصل آن را که به جان می‏طلبی صبح و مسای‏ به تو نزدیک‏تر از تست همه خود اویی‏ یار را نیست جز از کعبه‏ی دل‏ها مأوای‏ تا ز دامن نفشانی به خدا گرد خودی‏ تا نگردی ز رخ کعبه‏ی دل پرده‏گشای‏ چهره‏ی دوست نبینی به همه پیدایی‏ بگذر از خود که شوی آینه‏ی غیب‏نمای‏ خویشتن بین مشو آن‏گاه ببین تا چه کسی! بگذر از خویش،سپس در حرم دوست درآی‏ به حقارت منگر پیر خراباتی را بر در پیر خرابات شهان‏اند گدای‏ سخن ابن امین حاصل عمری‏ست عزیز بشنو این پند حکیمانه و بپذیر این رای

تهران-1349 خورشیدی